

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۱۷ (پیاپی ۱۴) بهار ۸۴

## مبانی شناختی مقوله جنس در زبان فارسی\* (علمی - پژوهشی)

دکتر بتول علی

نژاد

استادیار دانشگاه

اصفهان

### چکیده

مقوله جنس دستوری، سالها بعنوان یک مقوله صرفاً دستوری و قراردادی که معنای خاصی را منتقل نمی کند در نظر گرفته می شد؛ ولی امروزه نحوه ارائه آن در زبان، به یک مسأله اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تبدیل شده است. این مقاله، با اتخاذ رویکردی شناختی - تاریخی قصد دارد نحوه بیان دیدگاه های ارزشی را در قالب این مقوله در زبان فارسی بررسی نماید. نتیجه این بررسی، حاکی از آن است که مقوله جنس از سطح نحو زبان فارسی حذف شده است ولی از آنجایی که جنسیت گرایی دارای ریشه های شناختی است و در اذهان مردم وجود دارد؛ مقوله جنس تا حدی درواژگان و اصطلاحات و در حد وسیعی در سطح گفتار فارسی زبانان تجلی یافته و جنبه تعاملی پیدا کرده است. از دیدگاه شناختی حذف مقوله جنس از جهان بینی زبانی (حتی در سطح نحو) نه تنها امکان تغییر مفاهیم دیگر ذهنی را فراهم می کند؛ بلکه چگونگی درک ما را در مورد جهان نیز متأثر و انعطاف پذیر می سازد و امکان تغییر در نحوه استدلال و دانش ما را در مورد

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۲/۹/۹

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۳/۸/۵

جهان هستی بدنبال خواهد داشت. به هر تقدیر، تغییر پایگاه مقولهٔ جنس و تعاملی شدن آن، نشان می‌دهد که زبان می‌تواند امکان بیان نقش منطقی دو جنس را فارغ از دیدگاه‌های ارزشی در اختیارسخنگویانش قراردهد و لااقل خود مانعی بر سر راه اصلاحات فرهنگی نباشد، کاری که زبان فارسی معاصر قادر به انجام آن است.

### واژگان کلیدی: جنس دستوری، رویکردی شناختی، فرضیهٔ ساپیر-

وورف، طبقه بندی، نمونهٔ اصلی، نشاننداری صوری و معنایی، تعبیر استعاری، تصورات استعاری.

### ۱- مقدمه

مقولهٔ جنس، یکی از جنجال برانگیزترین مباحث در زبانشناسی امروز است که البته رد پای آن را می‌توان در یونان باستان جستجو کرد. طرفین این مباحثه را می‌توان به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد. اول آنهایی که دارای دیدگاه سنتی هستند و معتقدند دستور فقط دستور است و ساختارهای زبانی مانند مقولهٔ جنس دستوری نوع تفکر را تعیین نمی‌کنند. این ساختارها برای انتقال معنی به کار می‌روند نه این که خود معنا تولید کنند و اصولاً بحث در مورد ارتباط مقولهٔ جنس در زبان با واقعیات جهان خارج بی‌مورد است. به نظر این دسته، زبان صرفاً نظامی از نشانه‌هاست که برای انتقال و ارائهٔ دانش و اطلاعات به کار می‌رود. دستهٔ دوم معتقدند ساختار زبان، ساختار جهان را بیان می‌کند مانند نظریه‌های شناختی (cognitive theories) و یا حتی تعیین و مشخص می‌کند، مانند طرفداران نظریهٔ نسبیّت زبانی (linguistic relativity) و جبرزبانی (linguistic determinism). در واقع این که چگونه می‌گوییم، نشان دهنده و تعیین‌کنندهٔ چگونه فکر کردن ماست. در نظر این دسته، زبان نوعی فعالیت ارتباطی آشکارکنندهٔ باورهای ذهنی و نهادینه شدهٔ انسان است نه این که صرفاً

گزارشگر خنثای امور جهان باشد. در واقع دسته بندیهای زبانی بیانگر مدل‌های شناختی است که مردم بوسیله آنها جهان را درک می کنند. این مقاله سعی دارد پایگاه شناختی این مقوله را در زبان فارسی مشخص نماید.

## مروری بر پیشینه بررسیهای شناختی در مورد مقوله های دستوری

قرنهاست که متفکران در باره زبان و ارتباط آن با جهان اطراف، افکار و آراء متفاوتی را به بحث گذاشته اند. از زمان سقراط در بحث منشأ زبان (طبیعی یا قراردادی بودن آن)، ارتباط بین شیء و نام آن مطرح بود. به احتمال زیاد، «پروتاگوراس (Protagoras) از جماعت سوفسطاییان (Sophists) قرن پنجم پیش از میلاد و ارسطو، از اولین افرادی بوده اند که به مقوله جنس، بعنوان یکی از ویژگیهای اسم توجه کرده اند» (روبینز، ۱۹۹۷ ص ۳۳). اما کسی که در آن زمان دیدگاهی شناختی در مورد این مقوله اتخاذ کرد، سکتوس (Sextus) بود. وی در بحث مربوط به نحوه کارکرد زبان (سامانگرایی و سامانگریزی زبان) به ارتباط غیر منطقی بین اسامی جنس با آنچه آن اسامی بدانها اشاره می کنند، پرداخت. روبینز می نویسد:

«وی در حمله آمیخته با طنز و تمسخری که به کل دستوریان سامانگرا کرد؛ از سامان گریزهای معنایی فراوانی سخن به میان آورد که در زمینه جنس دستوری در زبان مشاهده می شود و در آن میان نه تنها به جنسهای مذکر و مؤنث و انبوه اسمهایی اشاره کرد که یا برمصداقهای بی جان دلالت دارند و یا بر مصداقهای مجرد و از اسمهای مفرد مذکر یا مفرد مؤنث و نیز مفرد خنثی یاد کرد که بر هر دو جنس از یک جاندار دلالت دارند؛ و حتی از اختلافهای گویشی ای سخن به میان می آورد که در مورد جنس برخی از اسمها در میان گویشهای زبان یونانی به چشم می خورد» (همانجا ص ۲۷).

این مباحث، بصورتی نابسامان و بدون هدفی مشخص همچنان ادامه داشت. تولد دوبارهٔ اهمیت دادن به مقولات دستوری در قرن بیستم در قالب فرضیهٔ سایپر-ورف (Sapir-Whorf hypothesis) خود مرهون فیلسوف بزرگ آلمانی کانت است. فولی ( ۱۹۹۷ صص ۴-۱۹۳) می گوید: « تفکر تلفیقی کانت (Kantian Synthesis) بدین ترتیب بر تفکر آلمان سایه افکند که مقولات ذهنی بر تجربیات حسی تأثیر می گذارند و این که تنوع در بین مقولات ذهنی مردم بر طبق فرهنگ، نژاد و ملیت با تفاوت‌های بعدی در تجربیات آنها همراه است. طرفداران این دیدگاه، هردر (Herder) و هومبلت (Humboldt) نیز معتقد بودند که زبان، ارگان درک و چهارچوب بدیهی شناخت است. تجربه و درک انسانها تا حدی که زبان مشخص می کند؛ با هم تفاوت دارند و در نتیجه، شکل نهایی جهان تجربه شده نیز متفاوت می گردد»

بوآس (Boas) نیز می گفت: «دامنهٔ تجربهٔ انسان بی نهایت متنوع است ولی می توان آن را بوسیلهٔ تعداد محدودی واژه و سازه های دستوری محدود کرد. بنابراین این در زیر بنای گفتار باید مقوله بندی مبسوط تری از تجربه وجود داشته باشد. مقوله بندی زبانی راهی برای پی بردن به جهان نمادین یک جامعه است. به نظر او شکل گیری ناآگاهانهٔ مقولات زبانی بیانگر حقیقت بنیادین زندگی آدمی است و ساختهای نمادین فرهنگ را که همیشه ناآگاهانه باقی می مانند، نشان می دهد» (همانجا/ص ۱۹۶). پس از او شاگردش سایپر، معتقد بود که «زبانها دارای منطق درونی خاص خود هستند. زبان کانال محدود کننده ای است که از طریق آن سخنگویان تجربه را تفسیر و تعبیر می کنند» (همانجا/ ص ۶۰). بنجامین لی ورف نیز اصل نسبیّت زبانی خود را اینگونه مطرح کرد که « بکاربرندگان زبانهای مختلف بوسیلهٔ دستورزبانشان بسوی درک و ارزیابی متفاوتی از مشاهدهٔ یک

پدیده واحد هدایت می شوند (۱۹۵۶/ص ۲۲۱). بدین ترتیب از مجموع دیدگاه‌های سایپر و ورف فرضیه معروف آنها یعنی فرضیه سایپر- ورف شکل گرفت. در حال حاضر دو قرائت متفاوت از این فرضیه وجود دارد. اولین آن که جبر زبانی نامیده می شود؛ گویای آن است که زبان تعیین کننده مسیر تفکر و اندیشه بشری است. دیدگاه معتدلتر آن که البته طرفداران بیشتری دارد و نسبت زبانی نامیده می شود؛ زبان را تا حدی مشخص کننده جهت تفکر انسان می داند. تفکر غالب در نظریه سایپر- ورف، در راستای این دیدگاه شناختی است که « زبان به عنوان نظامی انتزاعی که بوسیله انسان برای ایجاد ارتباط بکار می رود؛ گزارشگر بی تفاوت و خنثای امور جهان نیست؛ بلکه انسان با استفاده از زبان، افکار، عقاید، باورها و احساسات درونی خود را نسبت به واقعیات بیرونی و جهان اطراف بازگو می کند» (گودارد و همکاران، ۲۰۰۰). لاینز نیز در فصل 'ذهنیت گرایبی در گفتار' اظهار می دارد که «گوینده با استفاده از مقولات دستوری (مانند زمان، نمود، وجه و غیره) ذهنیت و دیدگاه خود را به روشهای مختلف بر واقعیات جهان منعکس می کند» (۱۹۹۵ صص ۳۴۲-۲۹۳).

اما علوم شناختی بر اهمیت طبقه بندی تأکید دارند. به نظر آنها وقتی چیزی می بینیم، در مورد چیزی استدلال می کنیم، کاری انجام می دهیم و یا چیزی می گوئیم در حال به کار بردن طبقه بندیهایی هستیم که در ذهن خود داریم. درک این که چگونه چیزها را طبقه بندی می کنیم؛ در درک این که چگونه فکر کرده و عمل می کنیم بسیار مهم است. بهترین مثال در این مورد، نام کتاب پرترفدار جرج لیکاف (۱۹۸۷) است «زن، آتش و چیزهای خطرناک دیگر». وی به طرز استادانه با استفاده از عنصر عطف و در یک طبقه قرار دادن زن و آتش بعنوان چیزهای خطرناک به مفهوم سازی پرداخت و نشان داد که انسان تمایل دارد

چیزهایی را که دارای ویژگیهای مشترکند؛ در یک طبقه جای دهد و اگر چیزهای مختلف در یک طبقه جای گرفتند؛ به دنبال تعریف ویژگی مشترک بین آنها باشد. البته در دیدگاه سنتی طبقه بندی مقولات، براساس ویژگیهای اصلی استوار است. در این دیدگاه که از زمان ارسطو تا ویتگنشتاین ادامه داشته است؛ تصور می شد که مقولات یکسری ظرفهای انتزاعی هستند که چیزها یا در درون آن قرار می گیرند یا در بیرون آن. از نظر ارسطو، یک مقوله بوسیله تعداد مشخصی از ویژگیهای ضروری تعریف می شد. عضو یک طبقه بودن یعنی آن چیز دارای ویژگیهای اساسی آن مقوله باشد. این دیدگاه فلسفی در زبانشناسی ابتدا در واجشناسی و سپس بصورت تحلیل مؤلفه ای (componential analysis) (بعنوان ابزاری برای توصیف معنا در معناشناسی بکار رفت. اما بخش بزرگی از مفاهیم ذهنی ما چیزهای عینی نیستند، بلکه ماهیتهای انتزاعی هستند. ما حوادث، اعمال، احساسات و روابط اجتماعی را نیز دسته بندی می کنیم. هر توصیفی در مورد چگونگی کارکرد ذهن انسان باید نظریه ای دقیق برای همه مقولات عینی و مجرد باشد. دیدگاه جدید در مورد طبقه بندی به نظریه نمونه اصلی (prototype theory) معروف است.

ویتگنشتاین (۱۹۷۸) معتقد است که یک مقوله با توجه به ویژگیهای کافی و وافی شکل نمی گیرد؛ بلکه براساس شبکه پیچیده ای از شباهتها که با هم همپوشی دارند؛ استوار است. ویژگی منتسب به یک مقوله در تمام اعضای آن به یک اندازه نیست بلکه برخی از اعضا شباهت بیشتر و برخی شباهت کمتری دارند (صص ۷-۶۶). ویرزیکا هم معتقد بود که «زبان جهان را منعکس نمی کند بلکه منعکس کننده مفهوم سازی آن چیزی است که انسان آن را درک و تعبیر می کند. از نظر وی در تحلیل معنای واژگانی باید دو چیز را در

نظر بگیریم: اول؛ رابطه بین معنا و ارجاع (رابطه زبان و جهان) و دوم شناخت، یعنی روشی که انسان برای شکل دهی به جهان و ذخیره اطلاعات در پیش می گیرد» (۱۹۹۲ ص ۷). از آن پس، روچ (Rosch) امکان بررسی فلسفی ساختاردرونی مقولات را فراهم کرد. وی در مورد طبقه بندی می گوید: «هر نوع طبقه بندی براساس شناخت انسان است. وظیفه نظامهای طبقه بندی فراهم آوردن حداکثر اطلاعات با حداقل تلاش شناختی است» (۱۹۷۸ ص ۲۷). در این راستا، در روانشناسی داده های تجربی به نقش مهم تجربه در ادراک، مقوله بندی و مفهوم سازی اشاره می کند و نشان داده شده است که دانش زمینه ای (Knowledge background) بر انتخابهای مقوله ای (گلمن و بلوم، ۲۰۰۰) و حتی در اکتساب مفاهیم جدید (نلسون و همکاران، ۲۰۰۰) نقش اساسی دارد.

اما بطور اختصاصی در مورد مقوله جنس، دو نوع تحقیق در زبانشناسی امروز قابل ذکر است. دسته اول به بررسی تفاوت سبک گفتار زنها و مردها پرداخته اند و به این نتیجه رسیده اند که زنها به استانداردهای زبان وفادارتر بوده و از اصطلاحاتی که قاطعیت کمتر و صمیمیت بیشتر را منتقل می کنند؛ استفاده کرده و مؤدب ترند و این همه بدلیل پایگاه اجتماعی پایین تر آنهاست (مانند: هلمز، ۱۹۸۸، براون، ۱۹۸۰ و بسیاری دیگر و تحقیقات ایرانی مانند مهدی پور، ۱۳۷۸ و یگانه، ۱۹۹۶) و دسته دوم که نسبت به دسته اول کمترین حجم مطالعاتی را تشکیل می دهند؛ به نحوه تجلی مقوله جنس در زبان و دیدگاههای ارزشی توسط آن توجه کرده اند مانند: (گودارد و همکاران، ۲۰۰۰) و (کروشکوف، ۲۰۰۲) و (لوچنبروئر، ۲۰۰۳ و...). در فارسی علی نژاد (۱۳۸۱) از دیدگاه نسبی گرایی به آن توجه کرده و در (۱۳۸۲) آن را یکی از مقولاتی دانسته که حاصل تعامل فرهنگ و زبان است. از نظر این دسته، « اگر چه جنسیت (جنس طبیعی) یک واقعیت

زیست شناختی است؛ اما تقابل جنسی در زبان یک مسأله فرهنگی است و از طریق زبان تولید، منتقل و درک می شود» (فولی، ۱۹۹۷، ص ۲۸۶). این مقوله زبانی با نهادینه کردن قضاوت‌های ارزشی تا حد زیادی مدل‌های شناختی ذهن سخن‌گویان را در مورد عالم هستی متجلی می سازد و همین امر می تواند نحوه برخورد آنها را با جنسیت افراد تحت تأثیر قرار دهد.

## ۲- بحث : مقوله جنس و دستوری شدگی

می دانیم هر گاه زبان مفهومی را دستوری کند؛ آن مفهوم عنصر یا عناصری خاص را در آن زبان به خود اختصاص می دهد. از آن پس آن عنصر در شبکه ارتباطی پیچیده همنشینی و جانمایی با سایر عناصر آن زبان، وارد می شود و بکار برنده زبان، بطور مداوم و خودکار به هنگام اشاره به مصادیق جهان، باید جنس آن مقوله را نیز مشخص نماید، در غیر این صورت کلامش غلط تلقی خواهد شد. در مورد مقوله جنس دستوری نیز چنین است. در این نوع زبانها (مثل عربی، فرانسوی، آلمانی، ... و فارسی باستان) جهان و وقایع و پدیده های درون آن هر کدام جنس خاصی را به خود اختصاص می دهند. منطقی است تصور کنیم که جنسیت موجودات، تأثیر مستقیمی در نحوه جنس دهی زبانی آنها داشته باشد؛ اما بررسیها چنین فرضی را تأیید نمی کند.

اختصاص جنس مذکر و مؤنث به اشیاء بیجان، جنس خنثی به موجود زنده، حتی بکار بردن اسم مذکر بجای اسم مؤنث در همه زبانهایی که این مقوله را دستوری کرده اند مشاهده می شود. اما آیا این عدم تطابق بین زبان و جهان بی معنی است؟ امروزه این دیدگاه سنتی که مقولات دستوری استثنا بوده و از سایر مقولات شناختی متمایزند و در نتیجه فاقد تأثیرات تعاملی خاص هستند؛ مردود شناخته شده است. در روانشناسی شناختی نشان داده شده است که اگر مردم



چیزهای مختلف را در یک گروه قرار دهند؛ تمایل دارند که به وجوه مشترک آنها بیشتر توجه کنند و آنها را دارای ویژگیهای مشابهی بدانند. چرا باید تصور کنیم که وقتی چیزی دستوری شده؛ از منطق خاصی پیروی نمی کند؟ بررسی نظامهای طبقه بندی انسان در زبانهای مختلف، نشان دهنده منطق خاصی در نحوه جنس دهی به اشیاء و پدیده های جهان است.

از سوی دیگر، مقوله جنس، یکی از مقولاتی است که تا حد زیادی جنبه جهانی دارد. منتهی نحوه متجلی شدن آن در زبانها متفاوت است. گروه اول، زبانهایی هستند که این مقوله را دستوری کرده اند، یعنی در سطح نحو آنها می توان آشکارا عنصر مشخص کننده جنس (مذکر، مؤنث و خنثی) را مشاهده کرد و گروه دوم، زبانهایی هستند که مقوله جنس را دستوری نکرده اند، بلکه برخی واژگان و اصطلاحات خاص بیانگر تمایزات و تمایلات جنس گرایانه است. قصد نگارنده بر آن است که ابتدا تغییر جایگاه این مقوله را در زبان فارسی از (دسته اول به دسته دوم) نشان داده و سپس به تحلیل شناختی آن بپردازد.

## ۱-۲- روش تحقیق و هدف پژوهش

در جهت بررسی مبانی شناختی مقوله جنس در زبان فارسی، از سه دیدگاه استفاده خواهیم کرد.

دیدگاه اول براساس نشاننداری صوری و معنایی استوار است. معمولاً شواهدی که در بررسی مقوله جنس به آنها استناد می شود؛ با توجه به آن تحلیل می گردد. براساس مفهوم نشاننداری صوری، یکی از سه جنس (بیشتر اسم مذکر و حتی خنثی) دارای صورت بی نشان است (مثل man, male, he در زبان انگلیسی) و اسم مؤنث بصورت نشان دار با اضافه شدن عنصری به آنها قابل مشاهده است (مانند weman, fe -male, s-he). در این حالت عام و بی نشان بودن صوری

ارجح تلقی می گردد (مانند Man در مفهوم انسان در اشاره به هر دو جنس). منظور از نشاننداری معنایی آن است که صورت زبانی مربوط به یکی از جنسها به پدیده های قدرتمند و حاکم تعلق گیرد (مثل ضمیر He در اشاره به خدا در انگلیسی) و اسم مربوط به جنس دیگر به پدیده هایی که ضعیف و تحت فرمان هستند (مانند ضمیر she در اشاره به کشتی، چون تحت کنترل انسان است).

**دیدگاه دوم** براساس طبقه بندی لیکاف (۱۹۸۷) از زبان دیربال (زبانهای استرالیایی) استوار است که در آن هر چیزی در یکی از چهار دسته طبقه بندی می شود. گروه اول که جنس مؤنث را تشکیل می دهند عبارتند از: زن، آتش، خورشید، عقرب و چیزهای خطرناک دیگر. دسته دوم که جنس مذکر را تشکیل می دهند عبارتند از: مرد، ماه، رنگین کمان، وسایل شکار و کانگورو... و دسته سوم میوه ها و چیزهای خوردنی و دسته چهارم چیزهای دیگری که در سه مقوله دیگر نیستند.

**دیدگاه سوم** که زیرساختهای ذهنی و تجارب انسانی ما را آشکار می سازد؛ دیدگاه لیکاف و جانسون (۱۹۸۰) و یارمحمدی (۱۳۷۲) است که معتقدند گفتگوهای روزانه ما، مملو از تعابیر استعاری (Metaphorical Expressions) هستند (مانند روحش به آسمانها پرواز کرد) که خود از تصورات استعاری (Metaphorical Concepts) نشأت می گیرند (مثل بالا خوب است)، که بطور نظام مند به تفکر و اعمال ما شکل می دهند و بر مجموعه ای از تجارب ما استوار هستند. ما در این مقاله کوشش خواهیم کرد با استفاده از معیارها و نظریه های ذکر شده، در موارد مقتضی، به بیان جنبه هایی که مقوله زبانی جنس در ارتباط با شناخت انسان قرار می گیرد، پردازیم و ماهیت تجربی دانش انسان را

در قالب این مقوله زبانی تبیین نموده و به پایگاه این مقوله در فارسی معاصر پی ببریم.

## ۲-۲- مقوله جنس از ایرانی باستان تا فارسی معاصر

می دانیم که «در ایرانی باستان اسم، صفت، ضمیر (بجز ضمیر شخصی) و عدد سه جنس: مذکر، مؤنث و خنثی، سه شمار: مفرد، مثنی و جمع و هشت حالت دارد» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳، ص ۲۶)؛ در ایرانی باستان جنس دستوری است بدین معنا که گاهی اسم مذکر بر اسم مؤنث دلالت می کرد. بطور مثال:

«-kainīn به معنی 'دختر' و -vanta به معنی 'زن' هر دو مذکرند» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، ص ۲۷). علاوه بر این، مقولات نامبرده با هم مطابقت نیز داشتند «در ایرانی باستان صفت مذکر و خنثی با استفاده از روشهایی به مؤنث تبدیل می شدند. بطور مثال: صفات مذکر و خنثایی که به a ختم می شدند در مؤنث آنها ā یا ā آورده می شد. مانند: مذکر: -haurva و مؤنث: -haurvā به معنی 'هر'. صفت‌های مذکر و خنثایی که به صامت ختم می شدند، برای تانیث ā به آخر آنها می پیوست (نشانداری صوری). از صورت ضعیف (صورتی است که a ندارد، برخلاف صورت افزوده که a و صورت بالانده که ā دارد؛ مانند: bṛ, bar, bār) صفت‌های مذکر برای تانیث استفاده می شد (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵، صص ۴-۳).»

مثال از اوستایی، مذکر و خنثی: -dātar صورت ضعیف: -daθr مؤنث: -dāθrī به معنی: «دادار» (همانجا صص: ۵۳-۵۲). بدین ترتیب در ایرانی باستان شاهد نشانداری صوری و معنایی تمایز جنس هستیم. همانگونه که مشخص است؛ جنس مذکر (و حتی خنثی) بی نشان و ارجح تلقی می شد و برای ساختن جنس مؤنث از صورت ضعیف و نشانه های خاص استفاده می شد.

اما «در ایرانی میانهٔ غربی، اسم و صفت مقوله جنس و شمار مثنی را از دست داد» (همانجا، ص ۵۸). ابوالقاسمی (۱۳۷۳/ص ۱۷۳) می افزاید: «در ایرانی میانهٔ غربی، جنس وجود ندارد. جنس در صورت لزوم به دو راه نشان داده می شده است: الف) اسم خود بر نر یا ماده دلالت می کرد؛ بطور مثال در فارسی میانهٔ ترفانی zan, mādar مؤنث و mard, pidar مذکر بودند. ب) اسم را با لغاتی که بر مذکر و مؤنث دلالت می کرد وصف می کرده اند؛ بطور مثال در فارسی میانهٔ ترفانی: māyag مؤنث و nar مذکر بوده است».

بدین ترتیب می بینیم زبان در این دوره با حذف مقوله جنس و اختصاص کلمات مستقل به دو جنس مؤنث و مذکر گامهای بسیار مهمی در جهت منطقی تر نمودن ارجاع جنسی بر داشته است. تنها آثاری از آن در برخی از کلمات باقی مانده که بصورت قالبی در آمده اند. این وندها زایایی خود را از دست داده اند مانند: ā- پایانی در کلمهٔ اهورا مزدا (مذکر) و -u پایانی در کلمهٔ بانو (مؤنث). همانگونه که مشاهده می شود زبان فارسی در طول تاریخ حیاتش بسیار به سادگی گراییده است. راس (۱۹۹۶) در این مورد می گوید حذف مقولهٔ جنس از فارسی میانه، نه بدلیل انتقاد فمینیستهای ایرانی بود و نه حاصل فرصتهایی که جامعه بطور مساوی در اختیار زنان و مردان قرار داده بود بلکه این امر اتفاق افتاد درست مثل دیگر تحولات زبانی و الان فارسی نو زبانی کاملاً فاقد جنس است و در آنجا مثالهایی می آورد مانند ضمیر ” او“ برای مرد و زن، و این که زنان بعد از ازدواج نامشان تغییر نمی کند. در بخش بعد نشان خواهیم داد که دیدگاه راس و همهٔ آنهایی که معتقدند مقولهٔ جنس از زبان فارسی حذف شده؛ نگاهی سطحی به زبان بویژه زبان فارسی بوده و مقولهٔ جنس را صرفاً در سطح نحو در نظر گرفته اند در صورتی که این مقوله در سطوح دیگر زبان نیز تجلی می یابد.

### ۳-۲- جنسیت گرایی در زبان فارسی

دیدیم که نشانه های مقوله جنس و همینطور نشانه مثنی در سیر تحول زبان فارسی باستان به فارسی میانه در سطح نحو زبان حذف گردیده و تنها بقایای تاریخی آن بصورت کلیشه ای باقی مانده که زایایی خود را از دست داده اند. با تمام این تفصیل نهایت خوش بینی است که تصور کنیم در زبان فارسی هیچ نوع نگرشی که گویای ارزش گذاری خاصی نسبت به دو جنس مذکر و مؤنث باشد؛ وجود ندارد. درست است که زبان فارسی نسبت به جنس دستوری (نحوی) حساسیت خود را از دست داده است ولی دسته بندی مفاهیم در قالب دو جنس مذکر و مؤنث در گفتار روزانه مردم فارسی زبان، چیز دیگری به ما می گوید. در اینجا ابتدا نمونه هایی از بیان تمایزات جنسی در فارسی معاصر ذکر خواهد شد و سپس تحلیل خود را بیان خواهیم کرد و هدف این است که بدون هیچگونه پیش داوری از نشانه های زبان فارسی به نگرش مردم فارسی زبان نسبت به دو جنس پی ببریم.

یک مورد جنس دهی به موجودات بیجان طبیعت، مشاهده شده است و آن اختصاص جنس به خورشید در اصطلاح 'خورشید خانم' است که بیشتر در زبان کودکان و اشعار عامیانه به چشم می خورد (خورشید خانم آفتاب کن). این در حالی است که در اکثر زبانهایی که جنس دستوری دارند (مانند زبان عربی) خورشید مؤنث و ماه مذکر در نظر گرفته می شوند. اختصاص جنس مؤنث به خورشید و همین طور ضرب المثل "زن بلاست ولی هیچ خونه ای هم بی بلا نمی شه" در راستای طبقه بندی ذکر شده توسط لیکاف که در آن زن و خورشید هر دو در طبقه چیزهای خطرناک قرار می گیرند قابل تأمل است. اما از آنجا که

فارسی زبانان با عنوان «خانم» قبل از نام زنها به نوعی به بزرگی و وقار طرف مقابل اشاره می کنند و همینطور در گفتگوی زیر:

نفر اول (زن): به خونواده سلام برسون.

نفر دوم: خانمی تونو می رسونم.

و بسیار دیده شده است که در چنین مواقعی در صورت مرد بودن گوینده، طرف مقابل از اصطلاح «آقایی تونو می رسونم» یا «بزرگی تونو می رسونم» استفاده می کند؛ می توان گفت آنچه که با عنوان «خانم» در «خورشید خانم» به آن اشاره می شود؛ همانا قدرت زندگی بخشی و نورافشانی خورشید است و جنبه مثبت دارد نه جنبه منفی و سوزاندگی. یک مورد دیگر که در اصطلاح «مرد خود را زنده کردن» قابل مشاهده است به معنای سهم یا حق خود را محفوظ داشتن می باشد.

در ساختواژه زبان فارسی چند مورد دیگر از جنس گرایی زبانی دیده شده است که عبارتند از: جوانمردی، نامردی، پامردی، مرد بودن و مشتقات آنها. این اصطلاحات بصورت نامتقارن در زبان فارسی وجود دارند؛ بدین معنی که معادل مؤنثی در مقابل آنها ساخته نشده است. ورف (۱۹۵۶) در این زمینه می گوید «در زبانهایی مانند چینی و هویی که مقوله جنس ندارند؛ هر گونه تفکر جنس گرایانه که البته طبیعت متفاوتی دارد حول یک کلمه، احساس، نماد یا چیز دیگری شکل می گیرد» (ص ۶۹). واژه های ذکر شده در زبان فارسی نیز بیانگر نوعی احساس هستند و مفهوم مثبتی را با استفاده از عنصر مذکر منتقل می کنند. البته یک اصطلاح مهم نقیض در این رابطه، ترکیب «شیرزن» است که دارای منشأ مذهبی است (شیرزن کربلا) و امروزه به زنان قوی و شجاع گفته می شود.

تفکر جنس گرایانه در زبان فارسی، در قالب یکسری اصطلاح و ضرب المثل نیز بیان می شود. در این اصطلاحات و ضرب المثلها، آشکارا طبقه بندی مفاهیم در قالب دو جنس قابل مشاهده است. برخی از این اصطلاحات که در گفتار

محاوره بکار می روند؛ ریشه در ادبیات زبان فارسی دارند و این خود عمق این نوع تفکرات را نیز نشان می دهد.

اصطلاحات مربوط به جنس مذکر:

قول مردونه، مردعمل، مرد و مردانه، مردش هستی یا نه؟، بینم چندمردمه حلاجی، کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می خواهد و مرد کهن، مرد باش یا در قدم مرد باش، مرد چون بمیرد نامرد پا بگیرد، مرد خود بین خدا بین نبود، تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد، مرد سر می دهد و سر نمی دهد، مرد ثابت قدم آن است که از جا نرود، مرد باید که در کشاکش دهر سنگ زیرین آسیا باشد، مرد این میدان نیست، مردان نزنند لاف مردی، مرد آخر بین مبارک بنده ای است، مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید، ز نیرو بود مرد را راستی، مردی نبود فتاده را پای زدن، حرف مرد یکی است، نان مرد در شکم نامرد می ماند و ... آنچه در مورد این اصطلاحات می توان گفت این است که آنها مفاهیم مثبتی را با استفاده از ارجاع به جنس مذکر بیان می کنند که البته شامل هر دو جنس می شود (عام بودن و نشاننداری صوری). در مورد این نوع ترکیبات در زبان فارسی، با توجه به دیدگاه لیکاف و جانسون می توان گفت که در زیربنای اصطلاحات ذکر شده تصوّرات "مرد ها قوی هستند" و "مرد ها خوب هستند" قرار دارد و اصطلاحات و ترکیبات ذکر شده همه از این تصوّر و تجربه زیربنایی ناشی شده اند. جنبه شمولیت این نوع اصطلاحات در زبانهای دیگر مانند زبان انگلیسی هم مشاهده می شود مانند: Man is chairman, mailman, Postman, Mankind و mortal و غیره در این موارد عام بودن را می توان نشاننداری صوری تلقی کرد.

**اصطلاحات مربوط به جنس مؤنث:**

زن صفت، ضعیفه، زن ذلیل، حموم زنونه و حرفای خاله زنکی، زن ناقص العقل است، عقل زن کسره، زن یک دنده اش کم است، زن از پهلوی چپ خلق شده (با وفا نیست)، زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زاینده شیران نر، زن بد بدتر بود از مار بد. برخی اصطلاحات نیز به جنس زن اشاره می کنند: اوا خواهر و برو روسری (چادر) سرت کن، حدیث کلثوم ننه (وقتی کسی حکم خرافی می دهد به استهزا به او می گویند). در زیربنای ترکیبات بالا، تصوّر و تجربه "زنها ضعیف هستند" و "زنها خطرناک هستند" قابل درک است. گاهی هم مردها به شکل کنایه آمیزی به زن با کلمات «رئیس خونه» و «وزیر جنگ» اشاره می کنند که در ورای آنها باز هم می تواند تصوّر خطرناک بودن زن وجود داشته باشد. دیده شده است مردهای ایرانی در اشاره به زن (و خانواده) از اصطلاحات مکانی هم استفاده می کنند. مثلاً می گویند «خونه / منزل گفتم که امشب دیر میام». در این مورد دو تحلیل می توان ارائه داد. اول این که در زیربنای این تعبیر، تصوّر "زنها بی اهمیت هستند" قرار دارد و انگیزه فرهنگی دیگر آن می تواند رعایت ادب و حجب و حیا باشد. البته در مقابل برخی اصطلاحات مانند «زن نداری غم نداری»، اصطلاحات نقض کننده مانند «هر کس که زن ندارد آرام تن ندارد» نیز وجود دارد و این خود نشان دهنده این است که ایرانیان در شرایط مقتضی از یکی از آنها استفاده می کنند و این امر جنبه تعاملی دارد.

نوعی ارجاع بوسیله استفاده از کلمه «مادر» در زبان فارسی مشاهده می شود مانند: زبان مادری، سرزمین مادری، صنایع مادر، دانشگاه مادر، مرغ مادر و غیره که به مفهوم مهم و اصلی است و بر قدرت زاینده گی نیز تأکید دارد. این ترکیبات می تواند ارزش و اهمیت مادر را نیز به نوعی به تصویر بکشد. نمونه دیگری که از جنسیت گرایی می توان در فارسی سراغ گرفت؛ رابطه ای است که بین جنسیت



دستوری و گفتمانهای روزانه مردم برقرار می شود مانند: کوه : -gairi که در فارسی باستان مذکر بود امروزه صفت مردان قرار می گیرد. معمولاً والدین خطاب به فرزندان ذکور خود می گویند: «مرد باید مثل کوه مقاوم باشه». این نوع کاربردها بیانگر ایدئولوژی پنهان فارسی زبانان است.

### ۳- نتیجه

آنچه گذشت؛ شاهدی بر این ادعا بود که زبان در بیان و گزارش امور جهان، خنثی عمل نمی کند؛ بلکه در لوای ذکر پدیده های جهان به بیان دیدگاههای خاص ارزشی می پردازد. همانگونه که دیدیم؛ نوعی عدم تقارن در ارزش گذاریهای فرهنگی نسبت به دو جنس مشاهده می شود. این عدم تقارن بسوی ارزش بیشتر نهادن برجنس مرد برجستگی می یابد. از آنجا که این طرز نگرش به جهان هستی و انعکاس آن در زبان، خاص زبانهای فارسی، انگلیسی یا عربی نیست؛ بلکه در سطح بسیار وسیعی در زبانهای دنیا مشاهده می شود، شاید دیگر نتوانیم بگوییم که این نوع نگرش با تمام ابعاد آن صرفاً ریشه فرهنگی دارد. بلکه بیشتر بنظر می رسد این نوع تفکر، حداقل در ابتدای شکل گیری آن مبنای زیستی داشته است. درست است که به قول گلاور (۲۰۰۰ ص ۱۰) «زنها زن دنیا نیامده اند بلکه زن تربیت شده اند»؛ ولی اگر منصفانه به قضیه بنگریم؛ نمی توانیم منکر برخی تفاوتهای طبیعی در دو جنس زن و مرد شویم. به احتمال زیاد همین تفاوتهای زیستی بوده است که به مرور زمان عاملی برای قطبی شدن بعضی صفات مثبت حول محور مرد و برخی ویژگیهای منفی در مورد جنس مؤنث شده است. از آنجایی که در همان سپیده دمان شکل گیری زبان، مردها قدرت بیشتری در مبارزه

با حیوانات وحشی و... داشتند و زنها همواره در پناه آنان احساس امنیّت می کردند و از طرفی مردها نان آور خانواده نیز بودند، به نظر می رسد آنچه زیر بنای قطبی شدگی حول محور مرد بوده است؛ اهمیت قدرت و توان جسمی بوده است که زنها فاقد آن بودند. این ضعف جسمانی در زبان، بگونه ای در استفاده از صورتهای ضعیف ریشه های کلمات و اختصاص جنس مؤنث به پدیده های ضعیف و کم ارزش در زبان نشان داده شده است. این طرز تفکر پس از قرنهای که زنها پا به پای مردها در صحنه اجتماع حضور دارند؛ هنوز هم جایگاه خاص خود را دارد و بصورتی بسیار نهادینه از طریق زبان، نسل به نسل منتقل می شود.

اما نحوهٔ تحوّل و تغییر پایگاه مقولهٔ جنس در زبان فارسی، گویای مطلب جالبی است. درست است که در هر حال بعضی از مقولات زبانی و یا گفتمانهای مردم با استفاده از ارجاع جنسی به بیان حقایق واقعی یا ذهنی می پردازند؛ ولی بیان جنسیّت گرایبی اجباری در سطح نحو با بیان آزادانهٔ آن در سطح گفتمان از نظر ارزشی یکسان نیست. زبان در حالت اوّل که مقولهٔ جنس را دستوری کرده است، امکانات اجباری و حاضر آماده ای را در اختیار سخنگویانش قرار می دهد. انتقال معنی در این حالت، به شکلی بسیار انتزاعی و ناآگاهانه انجام می شود. زبان، انتخاب دیگری در اختیار سخنگویانش قرار نمی دهد و آنها ناگزیرند که آن را با تمام اصول و قواعدش رعایت کنند. به زبان گفتمان شناسی براون و یول (۱۹۸۳) زبان در این حالت نوعی محصول (Product) است، ساخته شده است و مانند همهٔ محصولات دیگر باید مصرف شود. اما در حالت دوم که ما شاهد حضور تفکر جنس گرایانه در سطح واژگان و گفتمان هستیم؛ زبان دیگر بعنوان یک محصول اجباری مطرح نیست؛ بلکه یک فراشد (Process) است. پدیده ای است تعاملی، پویا و زنده که تحت تأثیر عوامل بافتی (مانند روابط بین گوینده و شنونده

( بصورت آگاهانه شکل می گیرد. زبان در این دیدگاه چیز ثابت و لازم الاجرای نیست که عدم رعایت آن به نقش ارتباطی زبان لطمه بزند؛ بلکه چیزی است ساری و جاری و در حال تحول؛ می تواند به هر شکل دیگری که شرایط اقتضاء کند در آید. زبان در این حالت دیگر به اندیشه بشر شکل نمی دهد؛ بلکه برای بیان اندیشه او به خدمت گرفته می شود و به نوعی ایدئولوژی پنهان را به ایدئولوژی آشکار تبدیل می کند.

به بیانی استعاری، زبان فارسی در طول تاریخ تحولش مقوله جنس را از سطح زیر ساختهای ذهنی زبانمندان بوسیله برخی اصطلاحات به روساخت گفتمان آنها آورد. چون این مقوله و این نوع طرز تفکر در روساخت زبان قرار دارد، براحتی می تواند تغییر کند و یا بگونه ای دیگر مطرح شود. بعنوان نمونه می توانیم بجای 'قول مردونه' از 'قول صد در صد' و یا 'بجای مردش هستی یا نه؟' 'بگوییم' آدمش هستی یا نه؟' از آنجایی که از نظر دستوری هیچ اجباری برای ساخت این گونه توالیهای زبانی وجود ندارد؛ از این رو براحتی می تواند بر اساس خواست مردم و طرز تفکر آنها تغییر کند. این دیگر به عهده زنهاست که با کار و فعالیت و دوری از برخی رفتارهای نامطلوب که بوسیله برخی اصطلاحات زبانی به تصویر کشیده شده اند و خود بیانگر تجربه انسان ایرانی است (مانند: 'حرفهای خاله زنی' و 'حموم زنونه')؛ محلی از اعراب برای این اصطلاحات باقی نگذارند. در این صورت می توان پیش بینی کرد که این اصطلاحات، بتدریج از گفتمان مردم حذف شوند. ارزش این موضوع وقتی بیشتر روشن می شود که بدانیم تغییر این مقوله و اقدام به خنثی سازی این نوع اصطلاحات در زبانهایی که این مقوله را دستوری کرده اند تلاشهای بسیار زیاد سیاسی اجتماعی و فرهنگی فمینیستی را طلبیده و خواهد طلبید. در حالیکه زبان فارسی با کشاندن مقوله جنس از ژرف ساختهای نحوی به

روساخت کلام بزرگترین امکان زبانی را برای بیان نقشهای منطقی دو جنس در اختیار آنها قرار داده است تا اگر خود بخواهند، بتوانند منطقی تر به جهان هستی بنگرند.

زبان فارسی با حذف مقولهٔ جنس دستوری، تحوّل شناختی بزرگی را متجلی ساخته است مبنی بر این که در جهان بینی اهل این زبان، جنس موجودات جهان از اطلاعات اساسی نیست که همیشه بصورت خودکار ذکر آنها ضروری باشد. این تغییر در جهان بینی زبانی می تواند تغییر در نوع دانش و نحوهٔ استدلال را نیز بدنبال داشته باشد و درك سخنگویان را در مورد جهان و بخصوص رفتارشان را با یکدیگر انعطاف پذیرتر سازد و این خود گویای تحوّل چشمگیری در مبانی شناختی سخنگویان زبان فارسی است.

## منابع و مآخذ

### منابع فارسی

- ۱- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). **تاریخ زبان فارسی**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها. (سمت).
- ۲- ----- (۱۳۷۵). **دستور تاریخی زبان فارسی**. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها. (سمت).
- ۳- امینی، امیرقلی. (۱۳۷۱). **فرهنگ عوام**. تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی. شرکت چاپ و انتشارات علمی.
- ۴- علی نژاد، بتول. (۱۳۸۱). **بررسی نسبی گرایانه مقوله جنس در راستای تحول زبان فارسی**. مجموعه مقالات اولین کنفرانس ملی ایرانشناسی. تهران.
- ۵- ----- (۱۳۸۲). **بررسی تأثیرات متقابل زبان و فرهنگ در چهارچوب گفتار مؤدبانه فارسی**. پایان نامه دکتری زبانشناسی همگانی دانشگاه اصفهان.

- ۶-- مهدی پور. مرجان. (۱۳۷۸). **بررسی قدرت در گفتار زنان و مردان فارسی زبان**. رساله کارشناسی ارشد زبانشناسی دانشگاه علامه طباطبایی.
- ۷- یارمحمدی، لطف الله. (۱۳۷۲). **نظری نو به تعبیرات استعاری و مسائل مربوط به ترجمه آنها**. شانزدهم مقاله در زبانشناسی کاربردی و ترجمه. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.

#### منابع انگلیسی

- Brown, P. (1980). "How and why woman are more polite"  
*In McConnell-Ginet, Broker and Furmann*, pp 111-36.
- Brown, Gillian & George Yule (1983), *Discourse analysis*, Cambridge University press.
- Foley, William A. (1997) "Anthropological Linguistics"  
Blackwell Publishers.
- Gelman, S.A., Bloom, P. (2000) "Young children are sensitive to how an object was created when deciding what to name it." *Cognition* 76 pp 94103 .
- Goddard, Angela et al. (2000), "Language and Gender"  
London, Routledge.
- Glover, David & Cora Kaplan (2000), "Genders"  
London and New York, Routledge.
- Holmes, J. (1983) "Paying compliments: A sex-preferential positive politeness strategy". *Journal of Pragmatics* 12:445-465.

- Kravchenko,A.(2002) “The cognitive roots of gender in Russian”, <http://seelrc.org/glossos/issues/3/kravchenk.PDF>.
- Lakoff.G.(1987)*Women ,Fire, and Dangerous things,What categories reveal about the mind*,Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff,G. &Johnson(1980),M. *Metaphors we live by*.Chicago:Chicago university press.
- Lyons , John(1977). *Semantics I*, Cambridge University Press P: 275-6
- Lyons, John(1995). *Linguistic Semantics*, Cambridge University Press , second edition
- Luchjenbroers,june, (2003)”Cognitive linguistics and Gender Representation ” <http://www.bangor.ac.uk/ling/staff/el603/coglinggen.PDF>.
- Nelson,D.G.K., at al.(2000)”Young children’s use of functional information to categorize artifacts: three factors that matter”.*Cognition*77,pp 133-168.
- Robins,R,H. (1997). *A Short History of Linguistics*.Longman linguistics library.Forth edition
- Rosch,E(1978) ”Principles of Organization”.*IN Rosch,E&LloydB.B(eds.):“CognitionandCategorization”*.Hillsdale,N.J.Erlbaum. pp:2748
- Ross,Kelly L(1996).”Against the theory of sexist language” .<http://www.Sexist language.htm>.
- Wierzbika,A(ed.) (1997) *Semantics,Culture and Cognition,Universal human concepts in culture-specific configurations*. Oxford:Oxford university press.

- Whorf,B.L. (1956). *Language, Thought and Reality*, Edited by John B.Carroll, Cambridge Massachusetts ,MIT press. 21 (ed).
- Wittgenstein,L.(1978) *Philosophical investigations*.(translated by: G.E.M), Oxford:Oxford university press.
- Yegane,Ali(1996),”*Gender, Age and politeness*”.M.A.Thesis of English department of Isfahan university.